

## سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی را گرامی می‌داریم



ما در جبهه ملی ایران کم شهید نداده ایم، و حسین فاطمی سالار شهیدان ماست. نه اینکه او به بزرگداشت ما نیاز داشته باشد؛ این ما هستیم که نیازمند وابستگی به او و آرمان های او هستیم، و به آنچه او بود و آنچه او میخواست ما در چنین روزهایی باشیم. او از گونه شهیدانی است که راه تاریک ما را روشن نگه میدارند و به ما راستی و آزادی می آموزند. او سیاوش زمان ما بود.

گاه در درازای تاریخ مردانی پدیدار می شوند که در راه دفاع از آزادی ملتشان، و در راه رهایی مردم از ستمگری، دیکتاتوری و فساد شهید می شوند. آنان را دیکتاتورها نامردانه به قتل میرسانند تا آوای وجدان جامعه را خاموش کنند، تا مردم صدای حق را نشنوند، و تا مردم در راه آزادی و گرفتن حقوق شهروندی خود از رهبری آنان محروم شوند. اینها شهیدان ملی هستند. آنچه ما ملت ایران را هزاران سال پابرجا و سربلند و آزاده نگه داشته، شهیدان ملی ما هستند. از مرگ سیاوش که نخستین شهید ملی ما بود و ما هنوز در مرگ او سوگوار هستیم، تا بختیار و فروهرها و امیرعلایی آنان که اکنون برای استقلال سیاسی کشور و آزادی مردم، و علیه ستم، خودکامگی و فساد مبارزه می کنند، تا من و شما امروز اینگونه سربلندانه از تاریخ و فرهنگمان یاد کنیم. شهیدان ملی ما این ملت را زنده نگه داشته اند و جاویدان کرده اند، و ما هرگز آنان را فراموش نخواهیم کرد .

آنچه بر سر فاطمی آمد، همانست که اکنون در حال تکرار است. او وزیر خارجه و معاون نخست وزیر و سخنگوی دولت ملی ایران بود. نخست وزیر مصدق به او اعتماد کامل داشت و همین اعتماد و وابستگی حسادت برخی دیگران را که خود را "پیش کسوت" به شمار می آوردند برانگیخت. او عقیده داشت که انقلابی اجتماعی و سیاسی رخ داده که :

"دیگر دنیا به طرف بربریت و به سوی امتیازات قرون وسطانی نمی رود" ...، چه سعادتمند بود او که در دوران جمهوری اسلامی نزیست؛ چهل سال از آنچه او می ترسید.

او ملی کردن صنعت نفت ایران را رهایی از سلطه استعماری بیگانگان می دانست و مبتکر اندیشه اقتصاد بدون نفت برای ایران بود. برقراری نظام جمهوری هم اندیشه او بود. اینها فقط نشانه های کوچکی از نبوغ سیاسی فاطمی به شمار می رود که مصدق را به او دل بسته کرده بود. این نبوغ سیاسی همراه با شهامت در ابراز دیدگاه های خود، قلم سحرآمیزش و محبوبیتش در میان مردم، و به علت اعتماد بی چون و چرای مصدق به وی، باران بدگویی ها، فحاشی ها، تهمت ها و شایعات زشت، کارشکنی ها و توطئه ها را بر سر او باریدن گرفت، که بسیاری از آنها از سوی دشمنان هم نبود.

ما هنوز پس از گذشت بیش از شش دهه که از آغاز زندگی سیاسی حسین فاطمی میگذرد، او را نشناخته ایم. هرچند ستاره درخشان وجود فاطمی در حضور خورشید وجود مصدق آنگونه که شایسته این مرد بزرگ بود درخشیدن نتوانست گرفت، ولی همانند او را هم هنوز نداشته ایم. بیگانگان که موجبات مرگ او را فراهم کردند و قتل او را از شاه خواستار شدند، همکارانی در محفل دوستان داشتند.

پدیده فاطمی بایستی بیشتر مطالعه شود. باید بفهمیم که چرا مصدق، مردی به عظمت تاریخ ایران، اینهمه به فاطمی جوان احترام می گذاشت، به او تکیه می کرد و به او اعتماد داشت؟ چطور بود که در میان اینهمه مردان فرهیخته و خوشنام و باتجربه، مصدق شایستگی گرا جوانی سی و چهار ساله را به وزارت خارجه و معاونت پارلمانی و مشاور و سخنگوی دولت خود برگزید؟ چرا شاه و درباریان اینهمه از او می ترسیدند و با او دشمن بودند؟ چرا سفارتخانه های انگلستان و شوروی و امریکا، به شهادت اسناد فاش شده، جملگی او را مرکز ثقل جنبش ملی ایران و موتور پیشروانه آن میدانستند؟

چرا؟ چون به باور من، فاطمی یک اندیشمند استثنایی، یک تاکتیسین تیزهوش و یک نابغه سیاسی بود. فاطمی نه تنها هوش فوق العاده ای داشت و در مسایل سیاسی تیزبین و آینده نگری واقع بینانه بود، بلکه از شهامت فوق العاده ای نیز برخوردار بود. او میدانست چه می خواهد و به کجا می رود. او مصمم بود که توان و هوش و زندگی خود را وقف مبارزه علیه خیانت به میهن، دیکتاتوری و فساد کند، و آماده پرداخت هزینه آن نیز بود... و این هزینه را در فجیع ترین شرایط پرداخت کرد.

من به علت شناختی که از نزدیک داشتم، احساس ویژه ای نسبت به این مرد بزرگ دارم. او در جوانی برای روزنامه باختر برادر بزرگترش در اصفهان مقاله می نوشت، که برای یکی از این مقاله ها تحت تعقیب شهربانی قرار گرفت و او به تهران آمد و چهل و پنج روز در خانه ما پنهان شد. سپس پدرم ترتیب سفر او را به پاریس داد. در آنجا در خانه عموی پدرم سید حسن زعیم زندگی کرد و برای ادامه تحصیل به دانشگاه رفت. در سال ۱۳۲۷، پس از اخذ دکترا به ایران بازگشت و به جلسات هفتگی سیاسی و برنامه ریزی مصدق و شماری از مردان سیاسی آن زمان در منزل سید حسن زعیم پیوست. فاطمی معمولاً پس از جلسه به خانه ما که در نزدیکی بود می آمد و با پدرم تخته نرد بازی میکرد. ماهی یک بار هم که مصدق و یارانس در خانه ما دوره داشتند، او هم همیشه حضور داشت. پیش از انتشار شماره اول روزنامه باختر امروز آمد خانه ما و فریاد زد: "فردا در تهران یک بمب میترکد!" پس از کودتای ۲۸ مرداد او ده روز اول پنهان شدنش در خانه ما گذشت. خاطراتی که از این مرد تیزهوش سیاسی و بشدت میهن پرست دارم مرگ انتقام جویانه و فقدان زود هنگام او را بسیار سخت و فراموش نشدنی کرده است.

شاه به کرمیت روزولت گفته بود: «من تختم را مدیون خدا، ملت، ارتش و شما هستم ... مصدق محاکمه میشود و به سه سال حبس در روستایش محکوم خواهد گشت.... ولی یک استثناء وجود دارد و آن حسین فاطمی است. او هنوز دستگیر نشده ولی بزودی او را پیدا میکنند. فاطمی بیش از همه ناسزاگویی کرد. او بود که توده ایها را واداشت مجسمه های من و پدرم را سرنگون و خرد کنند. او پس از دستگیری اعدام خواهد شد».[1]

فاطمی در آخرین لحظات زندگی در حالیکه در بستر بیماری و با تب شدید به جوخه مرگ سپرده میشد، به دژخیم خود گفت :

"مرگ بر دو قسم است. مرگی در خواب ناز... و مرگی در راه شرف و افتخار. و من خدای را شکر میکنم که در راه مبارزه با فساد شهید می شوم"...

... "من از مرگ ابائی ندارم، آنهم چنین مرگ پر افتخاری. من میمیرم که نسل جوان ایران از مرگ من درس عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند..

آیا تاریخ تکرار خواهد شد؟

کوروش زعیم

۱۹ آبان ۱۳۹۷ خ

[1] سرهنگ غلام رضا نجاتی، جلد دوم ص ۳۰۵-۳۰۳